



دگماتیسیم و پراگماتیسیم

در تشریح ضرورت هدایت سیاست خارجی بر بنیان دستگاه نظری نیک سامان



مجید محمدشریفی
استادیار گروه روابط بین‌الملل
دانشگاه خوارزمی

هر کردار سیاسی برای آنکه کنشی منسجم و هدفمند باشد، نیازمند مبانی نظری نیک‌سامانی است که افزون بر تعیین و تئوچ اهداف و اولویت‌ها، ابزار تحقق آن‌ها را نیز بر بنیان واقعیت‌های امر ممکن تعریف کند. فقدان مبانی نظری استوار برای تعیین اهداف و تنظیم ابزار در عرصه سیاسی به‌طور عام و سیاست خارجی به‌طور خاص، در نهایت جز پریشانی رفتار و هدررفت منابع، حاصلی ندارد. بنیان‌نهادن تحلیل‌ها بر مبانی غیرنظری و شواهدی بی‌بنیاد و لرزان، سیاست خارجی را از رسالت اصلی‌اش یعنی تأمین منافع ملی محروم خواهد کرد؛ فرجام‌ناساگر چنین وضعی دور ماندن از اولویت‌ها، ناکامی در تحقق اهداف و انحراف از مبانی خواهد بود. هرگاه تصمیم‌سازان و تحلیل‌گران بر طابع حوادث و کیفیات مقتضیات جهان آگاه باشند، این آگاهی، اینان را در تئوچ چارچوب تحولات حادث و ایضاح منطق آن‌ها یاری خواهد کرد و از مجرای آن می‌توانند سیاست خارجی را در مسیری هموار و مقصودمند هدایت کنند. نیل به چنین آگاهی بیش و پیش از هر چیز نیازمند تدوین مبانی نظری پرانديشه و خردیافته وین‌افکنیدن دستگاه نظری نیک‌آئینی است که بر مقتضیات جهان ممکن استوار شده باشد. بهره‌نگرفتن از مبانی نظری در سیاست خارجی، آنگونه که تجربه ملل مختلف در طول تاریخ گواهی مستحکم بر آن است، «مانع معرفتی» سترگی است که تمامی امکانات رفتاری را به ناکجااباد هدایت خواهد کرد.

کوته‌نگری در تعریف قدرت و تقلیل آن به وجه نظامی و تعریف منافع ملی بر بنیان این قدرت، هدایت سیاست خارجی به سراب اوهام و گمراهی است.

بی‌تردید قدرت نظامی یکی از وجوه مهم قدرت ملی و یکی از پشتوانه‌های خلل‌ناپذیر در تأمین منافع ملی است؛ اما با در نظر داشت تغییر موضع اساسی که در آگاهی و در بنیاد اندیشه جهانی درباره ابزار قدرت رخ داده، نمی‌توان تنها با اتکاء به قدرت نظامی منافع ملی را پیش برد

سیاست خارجی استوار بر مبانی نظری نیک‌سامان افزون بر جلوگیری از هدررفت منابع در مسیر تحقق اهدافی نافر جام، سیاستگذار را در بیم‌ومون مسیری هموار در تحقق منافع ملی رهنمون خواهد کرد. با تکیه بر مناقشه‌هایی جناحی و سیاست‌زده چنان‌که تاکنون در هیچ برهه‌ای از تاریخ معاصر و در هیچ نقطه‌ای از جهان ممکن نشده است، اولویت‌های ملی تحقق نخواهند یافت. از آنجایی‌که سیاست خارجی به جهان واقعی و پویایی‌های آن نظر دارد، ضرورتاً هر نظر به‌ای در این عرصه افزون بر پرهیز از مان‌نگرایی‌های نافر جام، می‌بایست بر تبیین منطق تکوین و تحول واقعیت‌های نظام بین‌الملل استوار باشد. تا از این مسیر، بر پیچیدگی‌های محیط پیرامونی پرتویی افکنده و مسیر هدایت سیاست خارجی را روشن سازد. «اشتیاق به امر واقعی» پیش‌نیاز خلل‌ناپذیر هر تفکر منطقی و عقلانی است. با التفات به اهمیت امر این، در این نوشته بر آنیم تا جایی‌که منطق بحث اقتضای می‌کند به برخی از وجوه مبانی نظری سیاست خارجی در عرصه روابط بین‌الملل اشاره کنیم. اشارات این نوشته با در نظر داشت محدودیت‌های امر ممکن و ضرورت توضیحی برای فهم واقعیت‌های نظام بین‌الملل تدوین شده است.

تعریف دامنه منافع بر بنیان اندازه قدرت: در ساحت سیاست خارجی، گستره منافع هر کنشگر به اندازه دامنه قدرت آن تعریف می‌شود. بنیان این نظرگاه بر این استدلال منطقی استوار شده است که پشتوانه تأمین منافع در عرصه سیاست بین‌الملل، قدرت در تمامی ابعاد است. فقدان قدرت، میدان تأمین منافع ملی را محدود خواهد کرد و چنان‌که به تفصیل در نظر به‌ای روابط بین‌الملل به آن پرداخته شده است، تعریف گستره منافع ملی فراتر از قدرت، کنشگر را در معرض خطری جبران‌ناپذیر قرار خواهد داد. هیچ عقل سلیمی را نمی‌رسد که در این باره تردید به خود راه دهد که سیاست بین‌الملل عرصه تولید، افزایش و نمایش قدرت در راستای تأمین منافع ملی است. در این میدان، به کلام هابز «نه حقیقت که قدرت است که قانون ایجاد می‌کند». انجام هر کنشی در فقدان پشتوانه قدرت ملی طیره عقل و آیتی از خردستیزی در سیاست‌ورزی است. تا زمانی که ماهیت حقیقی قدرت فهم نشود و کنش سیاسی منطبق با آن انجام نگیرد، پیوسته لغزش‌گاه‌ها در کمین خواهند بود. درک میزان قدرت هر کشور نیز نیازمند دریافتی عینی و مبتنی بر شاخص‌هایی اندازه‌پذیر از عناصر قوام‌بخش قدرت ملی است. گرچه این قول قرین به صواب است که قدرت را نمی‌توان دقیقاً اندازه‌گیری کرد اما با استفاده از شاخص‌های عینی و همچنین میزان اثرگذاری بر تحولات می‌توان به درکی منطقی از میزان قدرت دست یافت.

چندوجهی بودن قدرت: فهم ماهیت حقیقی قدرت، نخستین شرط سیاست‌ورزی در عرصه بین‌المللی است. هر کنشی در این عرصه نیازمند درکی دقیق از این مهم‌ترین عامل پیشران سیاست خارجی است. قدرت والاترین مفهوم سیاست است و وجوه مختلفی را در برمی‌گیرد. قدرت را تنها نمی‌توان در توان نظامی خلاصه کرد. در شرایطی که سرشت زمانه از بنیاد دگرگون شده است، فهم از چیستی قدرت نیز نیازمند دریافت نوبی از سرشت تحولات و ایضاح منطق حقیقی رخدادها در نظام بین‌الملل است. کوته‌نگری در تعریف قدرت و تقلیل آن به وجه نظامی و تعریف منافع ملی بر بنیان این قدرت، هدایت سیاست خارجی به سراب اوهام و گمراهی است. بی‌تردید قدرت نظامی یکی از وجوه مهم قدرت ملی

و یکی از پشتوانه‌های خلل‌ناپذیر در تأمین منافع ملی است؛ اما با در نظر داشت تغییر موضع اساسی که در آگاهی و در بنیاد اندیشه جهانی درباره ابزار قدرت رخ داده، نمی‌توان تنها با اتکاء به قدرت نظامی منافع ملی را پیش برد. در حقیقت یکی از مهم‌ترین تحولات در دنیای معاصر مهارت روزافزون در به‌کارگیری قدرت نظامی بدون استفاده از زور نظامی برای تأمین منافع ملی است. اشاره‌ای اجمالی به این بحث از این جهت ضروری است که تبیین ماهیت قدرت در ابعاد چهارگانه قدرت دستوری، قدرت ساختاری، قدرت نهادی و قدرت مولد نیاز فوری برای فهم ماهیت حقیقی قدرت و کنش بر اساس این درک است.

ایضاح منطق مستقل امر سیاسی در عرصه بین‌الملل: تعریف سیاست در معنای عام و سیاست خارجی در معنای خاص، نیازمند درک ماهیت حقیقی و مستقل آن و اجتناب از درآمیختن سیاست با سایر عرصه‌های اندیشه‌ورزی است. هرگونه تلاشی برای اختلاط منطق سیاست با دیگر وجوه امور اجتماعی، کوششی پر تعارض و در نهایت محتوم به شکست است. مقصود از منطق امر سیاسی، تبیین سیاست با در نظر داشت منطق درونی آن است. اگر بر سر این نظرگاه مناقشه نکنیم که سیاست نیز به مانند سایر حوزه‌های اجتماعی در زمره علوم است، باید مبانی نظری مستقل آن را مطنح‌نظر قرار دهیم. در واقع هیچ علمی نمی‌تواند به صورتی نظام‌یافته تدوین شود مگر در شرایطی که استقلال موضوع آن علم که نخستین سنگ‌بنای هر علمی به شمار می‌رود بر پایه مفاهیم بنیادین و مستقل آن علم در عمل تحقق یافته باشد.

سیاست‌ورزی منطقی و معطوف به تأمین منافع ملی نیازمند آگاهی جستن از منطق درونی رفتار سیاسی کنشگران در عرصه بین‌المللی است. در منطق سیاست بین‌الملل هر کنشی از سوی دولت‌ها با غایت تأمین منافع ملی به پشتوانه قدرت ملی است. هیچ اصل اخلاقی جز منافع ملی کنش سیاست‌گذاران در عرصه بین‌المللی را پشتیبانی نمی‌کند. درآمیختن سیاست خارجی با اصول اخلاقی و آرمان‌های متعالی، عزل نظر از منطق و پیشران اصلی سیاست در این عرصه است و به بیراهه ختم می‌شود. کنش سیاسی در ساحت بین‌الملل نیازمند فهم دقیق منطق رفتاری کنشگران است. تا آگاهی از منطق مستقل سیاست در عرصه بین‌الملل، بسبب در گل‌شستن کشتی سیاست‌ورزی می‌شود. منطق مستقل امر سیاسی سیاستمداران را به انجام رفتارهایی خاص اجبار می‌کند. بر خلاف عرصه تحلیل نظری که در آن

پژوهشگر خود انتخاب می‌کند که چه مشکلی را مطالعه کند در عرصه بین‌الملل، مشکلات خود را بر سیاستمداران تحمیل می‌کنند. بزرگترین چالش بر سر راه سیاستمداران کمبود زمان است. به کلام هنری کیسیسنجر «سیاستمدار تنها یکبار می‌تواند حدس بزند، اشتباهات وی جبران‌ناپذیر خواهند بود». تاریخ بر این اساس درباره سیاستمداران قضاوت خواهد کرد که چگونه خردمندانه و با شناخت سرشت حقیقی امر سیاسی، کنشی را در راستای تأمین منافع ملی انجام داده‌اند.

سیاست خارجی تا دوام سیاست داخلی: خاستگاه اعتبار و اقتدار خارجی دولت، قدرت داخلی است و هیچ دولتی نمی‌تواند بی‌توجه به پویایی‌های داخلی در عرصه بین‌المللی عمل کند. استیصال در داخل، توان کنشگری در خارج را تضعیف می‌کند. پویایی‌های داخلی، سیاست جهانی به گونه‌ای است که اکنون با هیچ منطقی نمی‌توان به تفکیک سیاست داخلی از سیاست خارجی حکم کرد. هر دولتی برای کنشگری مقصودمند در راه تأمین منافع ملی نیازمند داشتن پشتوانه‌ای نیرومند در داخل است. افتراق نظر استراتژیک نخگان تصمیم‌ساز بر سر تعریف منافع ملی و مسیرهای تأمین آن و یا رویگردانی مردم و افکار عمومی از ماهیت اهداف سیاست خارجی، مانعی سترگ بر سر تأمین اهداف است. چندان مبالغه نیست اگر بگوییم فقدان حمایت داخلی و اشتراک‌نظر استراتژیک در داخل سبب ناکامی تمام عیار سیاست خارجی خواهد شد. از این روی باید از این نظرگاه برخی اندیشمندان واقع‌گرای روابط بین‌الملل که به تفکیک ساحت داخلی از ساحت خارجی حکم می‌کنند و بر آن هستند که بی‌التفات به ماهیت حکومت و رخدادهای داخلی، دولت‌ها در سیاست خارجی از منطقی ویژه پیروی کنند، یکسره اعراض کنیم. نمی‌توان در فقدان ثبات و تقویت بنیان‌های داخلی قدرت، سیاست خارجی قدرتمندی در سیاست بین‌الملل داشت.

استقلال سیاست خارجی از رقابت‌های جناحی و سیاست داخلی: آفت پایدار سیاست خارجی، جناح‌زدگی در تعریف منافع ملی و ترجیح منافع فردی، گروهی و سازمانی بر

آنچه در این ستون می‌خوانید، دیدگاه‌های رسانه‌های خارجی است که صرفاً جهت اطلاع‌رسانی منتشر می‌شود و این دیدگاه‌ها موضع روزنامه «هم‌میهن» نیست.

The Cradle

آیا ایران وارد جنگ منطقه‌ای می‌شود؟

در ۱۴ اکتبر ۲۰۲۳، ایران یک اولتیماتوم علنی سختگیرانه به اسرائیل داد و هشدار داد که اگر حملات نسل‌کشی خود در غزه را متوقف نکند، عواقب قابل توجهی در پی خواهد داشت و این عواقب را به «زلزله‌های بزرگ» تشبیه کرد. نماینده تهران در سازمان ملل بعدها تصریح کرد که جمهوری اسلامی تنها در صورتی در جنگ غزه مداخله خواهد کرد که دولت اشغالگر منافع یا شهروندان ایران را به خطر بیندازد. با توجه به وقایع چهار ماه گذشته، این سوال مطرح می‌شود که خطوط قرمز ایران چیست و تهران در چه مقطعی رویارویی مستقیم را انتخاب می‌کند؟ برای درک انگیزه‌ها و واکنش‌های ایران، درک خطوط قرمز این کشور بسیار مهم است. اصلی‌ترین خط قرمز، بقای خود جمهوری اسلامی است که اخیراً چهل و چهارمین سالگرد خود را جشن گرفت. هرگونه تجاوز به تمامیت ارضی یا منافع حیاتی ایران، واکنش تدافعی را برای جلوگیری از تهدیدات احتمالی ایجاد خواهد کرد. مهم‌ترین آنها در میان این خطوط قرمز، هرگونه حمله گسترده به دارایی‌های دریایی، زیرساخت‌های انرژی و منافع استراتژیک ایران است. حمله به زیرساخت‌های اقتصادی حیاتی مانند پالایشگاه‌های نفت یا خطوط کشتیرانی احتمالاً واکنش‌های سریع و قاطعانه‌ای را از سوی ایران در پی خواهد داشت که نشان‌دهنده آمادگی ایران برای حفاظت از دارایی‌های ملی به هر قیمتی است. پیش از این، دولت ایران دست داشتن در عملیات مقاومت به رهبری حماس را رد کرده بود. در حالی که تهران از نظر ایدئولوژیک با جناح‌های مقاومت فلسطین همسو است، بر خودمختاری این گروه‌ها پافشاری می‌کند و در دخالت مستقیم می‌تواند جبهه داخلی خود را بی‌ثبات کند. محتاط است. با این وجود، حمایت از سایر متحدان در محور مقاومت مانند حزب الله ترلزول‌ناپذیر است و به‌عنوان یک عامل بازدارنده در برابر تهاجم خارجی که عمق استراتژیک ایران را هدف قرار می‌دهد، عمل می‌کند. تهران تاکنون برای تأثیرگذاری بر جنگ اسرائیل در غزه در سطح دیپلماسی حرکت کرده و خواستار توقف فوری کشتار، رفع محاصره کمک‌های بشردوستانه و خروج ارتش اسرائیل از نوار غزه شده است. هدف اصلی ایران جلوگیری از وارد آمدن ضربه جدی به مقاومت فلسطین و توان نظامی آن و جلوگیری از آواره شدن دسته‌جمعی دیگر فلسطینی‌ها از سرزمین‌هایشان است. از منظر ایران، مقاومت در برابر اسرائیل و ایالات متحده سنگ‌بنای چشم‌انداز استراتژیک جمهوری اسلامی، بخشی از مبارزه گسترده تر ضد امپریالیستی این کشور در غرب آسیا و تحقق مجبور کردن ایالات متحده برای خروج از منطقه است. بسیاری در تهران معتقدند که جنگ غزه در واشنگتن سازماندهی شده است و ایالات متحده به‌عنوان مدافع اصلی اسرائیل در عرصه‌های جهانی مانند شورای امنیت سازمان ملل متحد عمل می‌کند. به این ترتیب، ایران قصد دارد با تشدید اختلافات بین واشنگتن و تل‌آویو، نفوذ آمریکا را تضعیف کند. به‌رغم عزم اسرائیل برای ادامه کارزار پاکسازی قومی، استراتژی ایران به بهره‌برداری از این اختلاف و استفاده از کانال‌های دیپلماتیک برای تأثیرگذاری بر سیاست ایالات متحده بدون توسل به رویارویی مستقیم وابسته است. در اصل، رویکرد تهران اعمال فشار بر واشنگتن از طریق روش‌های غیرتهاجمی و بدون ورود به جنگ است. اخیراً حمله بزرگی به خطوط لوله انتقال گاز ایران انجام شد. جواد اوجی، وزیر نفت ایران، انفجار خط لوله در سه منطقه را «حمله خرابکارانه و تروریستی» خواند و گفت: نقشه دشمن این است که در فصل زمستان گازرسانی به چند شهر و استان اصلی را مختل کند تا ناآرامی‌های اجتماعی و سیاسی در سراسر کشور شعله‌ور شود. در حالی که هیچ کشوری مسئولیت آن را بر عهده نگرفته است، گزارش نیویورک‌تایمز به نقل از چندین منبع رسمی غربی، اسرائیل را مقصر معرفی کرده است. به‌رغم شدت حملات، ظرفیت حیاتی انتقال گاز ایران حفظ شد و از بحران‌های گسترده انرژی جلوگیری کرد. با این حال، حتی این حملات نیز از خطوط قرمز عبور نکرد، زیرا این اقدام خرابکارانه با هدف از بین بردن حدود ۴۰ درصد از ظرفیت انتقال گاز کشور و ایجاد بحران انرژی بلافاصله خنثی شد. این حوادث فصل دیگری از درگیری پنهان ایران و اسرائیل را نشان می‌دهد که در هوا، زمین، دریا و فضای سایبری است. در حالی که چنین حملاتی تا حدودی عادی شده‌اند، فراوانی، شدت و مقیاس تخریب در این دور اخیر ممکن است نشانه تشدید تنش باشد که خطوط قرمز تعیین شده تهران را درنوردیده است.

